

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آن سوی پل

بر اساس زندگی شهید سر لشکر غلامرضا مخبري

آذر ایرانی

۱۳۹۹

سرشناسه	ایرانی، آذر، ۱۳۷۱ -
عنوان و نام پدیدآور	آن سوی پل: بر اساس زندگی شهید سرلشکر غلامرضا مخبري / آذر ایرانی.
مشخصات نشر	تهران: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی آجا، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهري	۱۸۴ص: ۱۴ × ۲۱ س.م.
شابک	۲۵۰۰۰ ریال: ۴-۸۳-۶۹۴۲-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا:
عنوان دیگر	بر اساس زندگی شهید سرلشکر غلامرضا مخبري.
موضوع	مخبري، غلامرضا، ۱۳۲۴ - ۱۳۶۱.
موضوع	جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- شهیدان -- خاطرات
موضوع	Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs -- Diaries
موضوع	شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات
موضوع	Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries
شناسه افزوده	انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی آجا
رده‌بندی ده‌گانه	DSR ۱۶۲۶:
رده‌بندی شصت‌گانه	۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲:
رده‌بندی هشتاد و شش‌گانه	۶۱۷۰۱۰۲:



آن سوی پل (بر اساس زندگی شهید سرلشکر غلامرضا مخبري)

- نویسنده: آذر ایرانی
- ویراستار: مرتضی مشاکی
- صفحه‌آرا و طراحی جلد: سید بهاری‌زاد
- نوبت چاپ: اول
- سال چاپ: ۱۳۹۹
- شمارگان: ۵۰۰ نسخه
- قیمت: ۲۵۰۰ تومان
- شابک: ۴-۸۳-۶۹۴۲-۶۰۰-۹۷۸
- ناشر: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی آجا
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شفق

«این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.»

نشانی: تهران، صندوق پستی ۳۳۷۶-۱۶۷۶۵، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران

معاونت فرهنگی و روابط عمومی (اداره فرهنگی و انتشارات) وبگاه: www.aja.ir

تلفن: ۸۱۹۵۹۳۸۱ و ۸۸۴۷۵۵۰۳ نشانی الکترونیکی: ajapub@yahoo.com

مرکز توزیع محصولات فرهنگی ارتش: ۲۲۹۳۹۱۲۴ و ۳۳۳۳۱۵۲۸

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	مقدمه
۱۱	● فصل اول
۱۳	حمیدرضا مخبری (برادر شهید غلامرضا مخبری)
۲۰	اکرم امینی (همسر شهید غلامرضا مخبری)
۵۵	● فصل دوم
۵۷	ورود به جبهه جنوب (علی عطوفی، راننده نفر)
۶۲	سروان علی برگ‌بیدی عربانی، منطقه رقابیه، سال ۱۳۶۰
۶۸	سرهنگ بازنشسته محسن دمیرچی، معاون فرمانده گروهان یکم
۸۱	سروان علی اصغر بخشی، رکن دوم، آغاز عملیات طریق القدس، آذر ۱۳۶۰
۸۸	سرهنگ محمد حیدریان، فرمانده گروهان یکم، عملیات آزادسازی بستان
۹۰	شهید علی صیاد شیرازی، فرمانده وقت نیروی زمینی
۹۱	علی عطوفی، راننده نفر بر فرماندهی، شب عملیات طریق القدس
۱۱۲	سرهنگ محمد حیدریان، فرمانده گروهان یکم، منطقه چزابه، ۱۸ بهمن ۱۳۶۰
۱۲۴	سروان علی اصغر بخشی، چزابه، سال ۱۳۶۰
۱۲۹	اکرم امینی
۱۳۸	سروان علی اصغر بخشی، منطقه کوشک

۱۴۳		● فصل سوم
۱۴۵		سرهنگ جواد اکبری، فرمانده گردان ۱۱۶ لشکر ۲۸ کردستان
۱۵۴		سروان علی اصغر بخشی، دی ماه ۱۳۶۱، زنجان
۱۵۸		اکرم امینی
۱۶۲		مریم مخبری
۱۶۹		به روایت تصویر

www.ketab.ir

مقدمه

اینجا برای ارتعاش هوا کم است
دنیا برای از تو سرودن مرا کم است
اکسیر من نه اینکه مرا شعر نازد است
من از تو می نویسم و این کیمیا کم است
سرزمین پهناور ایران اسلامی در پس سادات گوناگون تاریخ، همواره
فرزندانی به خود دیده که برای حفظ و نگهداری از مرزهای سرزمینمان،
جانها و سرها تقدیم این آب و خاک کرده اند؛ فرزندان گمنام که
در روزگار به غبار نشسته امروز، همچون ستاره‌ای بر آسمان سرزمین
عزیزمان می درخشند و نامشان به پاس جانفشانی‌ها و رشادت‌هایشان،
تا ابد در سینه تاریخ این مرزوبوم همچون خورشیدی تابناک گرمابخش
روزگار آینده خواهد بود.

تاریخ هشت سال دفاع مقدس ایران، چهره رادمردانی اینچنین بسیار
به خود دیده است؛ مردانی که تنها عشق، عشق به آب و خاک، عشق
به اعتقاداتشان، عشق به سرزمینی که زاده و پرورده آن بودند، به این

راهشان کشاند و همه چیز جز این عشق را به فراموشی سپردند. زندگی آنان همواره در یک واژه خلاصه شد و آن «ایران» بود؛ آنهایی که گویی این دو بیت سعدی در شأن و منزلت همان‌ها سروده شده...

بذل جاه و مال و ترک نام و ننگ

در طریق عشق اول منزل است

گر بمیرد طالبی در بند دوست

سهل باشد زندگانی مشکل است

سپهبد سرلشکر غلامرضا مخبر، یکی از صدها یا هزاران رادمردی است که در لباس تناسل ارتش جمهوری اسلامی ایران در همان روزهای آغازین دفاع مقدس، که سه بیت فرماندهی گردان ۱۲۵ زنجان را برعهده داشت، خود و سربازانش را به جبهه جنوب رساند و با تدابیر هوشمندانه و موفق خود توانست عملیات های رخنه‌آنی از جمله فتح و آزادسازی شهر بستان را در عملیات کلیدی و مهم سریوانس در کارنامه سربازی خود به ثبت برساند. برای نوشتن در مورد چنین شخصیتی، تنها می‌توان دست به دامان واژه‌هایی همچون شجاعت، ایثار، جوانمردی و درایت بود؛ مردی که پس از حضور چند ماهه در مهاباد، به جنوب می‌رود، در پل سابله ۱۰۰۰ تن را ناامید می‌کند و با یارانش نخستین کسانی بودند که پس از یک سال اشد آزار، فاتحانه در شهر بستان قدم می‌گذارند. در جزایه با همان یک گردان، ۱۰ شبانه، از سر برابر ۱۲ گردان کماندوی عراق به رهبری صدام مقاومت می‌کند، ولی هرگز بازه نمی‌دهد بار دیگر یک وجب از خاک کشورش به زیر پوتین سربازان دشمن برود.

در تمام مدتی که به دنبال نشانه‌هایی از او بودم، مردی را در پس خطرات سربازان و فرماندهان گروهان می‌یافتم که در پشت خاکریزهای جبهه جنوب

هرگز آرامش نداشت و تمام لحظات خودش را وقف جهاد و مجاهدت برای آزادسازی شهرهای به تصرف درآمده می‌کرد؛ مردی که مدبرانه در جزایه و بستان و رقابیه جنگید و سربلند به نزد فرمانده کل قوا آمد و با صدایی که امواج پیروزی در آن موج می‌زد، در محضر آن پیر فرزانه عرض کرد: حاکم امام! اطمینان داشته باشید که تا لحظه‌ای که نیروی ایمان و تا لحظه‌ای که خون در رگ‌های جوانان وطن و سربازان اسلام در جریان است، نه تنها صدام، بلکه هیچ‌یک از مزدورانی که بخواهند چشم خود را به سوی خاک ایران بداند، ندانند؛ خواهند ماند.

آری، هم‌اکنون که سربازانش پس از ۳۷ سال کتاب خاطرات روزهای حضور خود را در دفاع مقدس، در همان انبوهی از خاطرات تلخ و شیرین ورق می‌زنند و در هر سطرش نامی از فرمانده نامیرای خود می‌برند، گاه بغضی در گلویشان جا خوش می‌کند؛ ناگهانی جانسوز بر لب‌هایشان جاری می‌شود؛ از روزهایی می‌گویند که من، خود را لحظاتی در پشت جبهه رقابیه در کنار سربازان گردان ۱۲۵ می‌بینم؛ تکلیفی در پای پل سابله، روبه‌روی تانک‌هایی می‌بینم که تلاش می‌کردند آبروی برادر درفته فرمانده جاه‌طلب خود را بازگردانند که آرزوی رژه در بستان را در سر می‌پروراند. سراغ سروان بازنشسته علی عطوفی در ابهر می‌روم، سروان بازنشسته علی برگ‌بیدی را در صومعه‌سرا می‌یابم و سرهنگ محسن دمیرچی را. مرا به جناب سرهنگ محمد حیدریان می‌رساند؛ در چشمانشان به جزایه سفر می‌کنم، به شبی که تمام افراد گروهان سوم در حادثه‌ای عاشورایی به شهادت رسیدند و محمد حیدریان با سربازان دلاورش در گروهان یکم که تا صبح در جزایه تن‌به‌تن مقاومت می‌کنند.